

بررسی اندیشه‌های نحوی دکتر مخزومی

اثر: دکتر عدنان طهماسبی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

(از ص ۱۷۷ تا ۱۹۴)

چکیده:

دکتر مخزومی که با مشکلات صرف و نحوی دانش آموزان و دانشجویان عرب بویژه (عراقی) روبه رو شده بود، درصدد برآمد نحوی ارائه دهد که به دور از مباحث پر تکلف و پیچیده باشد و دراین راستا نحوی را که معتقد است به طبیعت زبان بیشتر نزدیک است تا نظر نحویان متکلم و فیلسوف مآب در کتاب "فی النحو العربی نقد و توجیه" که نگارنده مقاله برای تبیین آن تلاش کرده است، مطرح ساخت. ناگفته نماند دکتر مخزومی الگوی عملی نظرات خود را در کتاب "النحو العربی قواعد و تطبیق" ارائه کرده است.

مخزومی بر آن بوده است با بهره‌گیری از نظرات گوناگون، به دور از هرگونه تعصبی درصدد ارائه نحوی باشد قابل فراگیری نه فراگزینی.

واژه‌های کلیدی: نحو، اندیشه، زبان، کوفه، بصره.

مقدمه:

دکتر مخزومی، اندیشمند نحوی معاصر که عمر خود را صرف بررسی مشکلات نحوی و ارایه راه‌های مناسب برای آن کرده است. همواره سعی داشته است نحوی برخاسته از طبیعت زبان عرضه دارد که در این کار به گفته استادان وی و معاصران او بسیار موفق بوده است.

نگارنده که در کتب نحویان معاصر تا حدی تتبع نموده، کمتر کسی را یافته است که نظیر دکتر مخزومی مطالب نحوی را این‌گونه قانونمند و به دور از دلیل تراشی ارائه دهد. لذا نقطه نظرهای نحویان سلف که همواره مورد نقد و نقادی بوده و هست به دور از نقد دکتر مخزومی و امثال او نبوده.

دکتر مخزومی این فرزانه نحوی که ماهرانه آثار گذشتگان صاحب نام همچون سیبویه و ابن جنی و دیگر فرهیختگان قدیم و معاصر را نیک مطالعه کرده است. با توجه به اینکه دو مکتب بصری و کوفی و در موارد زیادی مکاتب بغداد و اندلس و شام و نظرات زبان‌شناسان را در بررسی‌های دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد و دکتری و در هنگام تدریس جانانه مورد مذاقه قرار داده است. انصافاً در موارد بسیاری منصفانه داوری نموده و راه حلی فرا راه دیگران قرار داده است که امیدوارکننده است.

ناگفته نماند آنچه که مقاله حاضر دنبال می‌کند، نه بررسی تمام اندیشه و جزئیات مورد نظر دکتر مخزومی است که اگر چنین می‌نمود، مثنوی هفتاد من کاغذ شود، بلکه مقاله در تلاش است ضمن طرح شالوده تفکر دکتر مخزومی؛ فرهیخته‌ای نحوی که متأسفانه برای ما ایرانیان گمنام مانده را بشناساند که شاید تعاطی افکار در این زمینه منجر به ارائه نحوی گردد که شاغلین به آن و تحصیل‌کردگان به دور از مباحث زجرآور و بی‌پایه، از قواعدی بهره‌مند گرداند که در درک معناشناسی آنها را یاری کند، چه هدف اصلی نحو تبیان معناست. ارتباط منطقی و طبیعی حروف و کلمات و کلمات و جملات در شناسایی معنا و فهم آن برای عرب زبانان از اهمیت

زیاد و اصلی برخوردار است. چه واقف هستید که بسیاری از اعراب همچون ما ایرانیان و دیگر اقوام به راحتی به زبان خویش تکلم می‌نمایند، بی آنکه در فهم مقولات خود و مخاطبان با مشکل خاصی روبرو شوند. اما شما خواننده گرامی نیز با نگارنده موافق خواهید بود که بگویم بسیاری از اعراب که با ساختارهای قواعد و اصول نحو آشنا نیستند و یا وجه همت آنها نیست و با توجه به نکات پیشین در اعراب گذاری کلمات خطاهایی مرتکب می‌شوند، اما لزومی ندارد که این خطاها مانع ارتباط کلامی آنها گردد. بنابراین فهم معنا برای آنها خاستگاه دیگری دارد.

البته نگارنده بر این نیست مطلب فوق را بیش از این بسط دهد. در پایان از آنجایی که به یاری خدا و معاضدت استادان در صدد هستم در آینده نزدیک آراء و اندیشه‌های دکتر مخزومی و معاصران نحوی را مورد بررسی قرار دهم، لازم است نکاتی را یادآور شوم.

دکتر مخزومی از توشه و منابع گذشتگان به نیکی بهره جسته است و سرّ موفقیت وی در همین است.

نحوی ما در گزینش مطالب، تعصبی نشان نداده است و آنچه که به خاستگاه زبان اعراب نزدیک و طبیعی تر می‌داند، در ارائه مطالب خود بر می‌گزیند.

نگرش دکتر مخزومی نقادانه بوده و در این راه به هیچ کس و هیچ نظر به دید تعصب نمی‌نگرد که این نیز دیگر جلوه موفقیت اوست.

دکتر مخزومی علیرغم نقد نظرات دیگران، همواره از آنها به احترام و نیکی یاد کرده و می‌کند. چه خوب می‌داند روزی در پیش دارد که نقد او نیز مورد نقادی واقع شود. امید است این تلاش ناچیز مرضی خداوند مهربان و خطاپوش واقع گردد و از تمام استادان ارجمند بویژه استادان گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه تهران و دیگر عزیزان درخواست دارم که با پیشنهادهای خود مرا یاری کنند.

بررسی اندیشه‌های نحوی دکتر مخزومی

دکتر مخزومی در سال ۱۹۳۴ از دانشکده ادبیات قاهره فارغ‌التحصیل شد. در بازگشت به وطن خویش، عراق، به مدت چهارسال مدرس صرف و نحو در دبیرستانهای عراق بود. وی در این مدت با مشکلات صرفی و نحوی دانش‌آموزان آشنا شد. (فی النحو العربی، ص ۵)

وزارت فرهنگ، زمینه ادامه تحصیل وی را در مصر فراهم ساخت. دکتر مخزومی مجدداً راهی قاهره گشت و در آنجا به تحصیل پرداخت. وی رساله خود را با عنوان "الخلیل بن احمد الفراهیدی" جهت دریافت دانشنامه کارشناسی ارشد ارائه کرد و در سال ۱۹۵۱ فارغ‌التحصیل شد و سرانجام در سال ۱۹۵۳ رساله خویش را با عنوان "مدرسة الكوفة النحویة و مناهجها فی اللغة و النحو" با راهنمایی جناب مصطفی السقا به پایان رساند. (همان، ص ۵) خواننده گرامی واقف است پرداختن به این دو مکتب که مبانی بحثهای لغوی و نحوی است و مشکلاتی که دکتر مخزومی در مدت تدریس بر آن واقف گشت و زمینه‌های دیگر و همچنین اطلاع ایشان از قرائتهای گوناگون معاصران در مباحث نحوی؛ وی را بر آن داشت که به اعتقاد خود، نوعی پیرایش در زبان و ادبیات به وجود آورد.

دکتر مخزومی در نگارش رساله کارشناسی ارشد و دکتری خود، دو مکتب بصری و کوفی و آرای پراکنده نحویان در کتب گوناگون و شرحهای "الکتاب" سیبویه از جمله سیرافی و شرح مفصل "زمخشری" و "الانصاف" و "الرد علی النحاة" ابن مضاء قرطبی را به خوبی مورد مطالعه قرار داد. (به مقاله نگارنده با عنوان "درآمدی بر عامل و معمول" ص ۱۹۷-۱۸۴، سال ۱۳۷۳، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران مراجعه فرمایید.) ناگفته نماند که کتابهای نظیر "المغنی" را دور از نظر نداشته است. (النحو العربی، ص ۷)

از طرفی کتاب "احیاء النحو" استاد ابراهیم مصطفی را نیک مطالعه کرده (همان منبع، ص ۱۰). برای خوانندگان روشن است، فردی می‌تواند آرایش نحوی نوینی ارائه دهد که بر هر دو مکتب بصری و کوفی واقف باشد. (همان، ص ۶) مکتب بصری که در رأس

آن خلیل بن احمد فراهیدی (۱۰۰-۱۷۵ هـ) قرار دارد که متأسفانه عمده کار آنها قیاس عقلی است تا لغوی. (همان، ص ۶)

مکتب کوفی که در رأس آن علی بن حمزه کسائی (۱۸۹ هـ) قرار دارد، عمده کار آنها بر سماع استوار است تا قیاس عقلی. (همان، ص ۶) مناظره سیبویه بصری و علی بن حمزه کسائی در مجلس برمکیان که در آخر کتاب "الانصاف فی مسائل الخلاف بین البصریین والکوفیین" آمده است، بیانگر مناقشه بصریان و کوفیان در تفسیر مباحث نحوی و صرفی است. (النحو العربی، ص ۶)

سرانجام پس از دو قرن مناقشه، برتری از آن مکتب بصری گردید، نه از آن جهت که مکتب بصری قویتر بود، بلکه به خاطر طرفداران بیشتر و تألیفات بیشتر. (همان، ص ۷۶) چه نیک می‌دانید که کوفیان در قبال کتاب سیبویه تنها کتابی کوچک از پیشوای خود کسائی در اختیار داشتند که آن هم مورد توجه کشورهای شمال آفریقا و آندلس بود. تا آنکه (همان، ص ۷) یحیی بن زیاد الفراء، (۲۰۷ هـ) پژوهشهای نحوی مکتب کوفه را در کتاب "معانی القرآن" گسترش داد. (همان، ص ۷)

مخزومی معتقد است که نحو قدما و خلف آنها با هم متفاوت است؛ چه در مباحث نحوی قدما اثر چندانی از تئوری عامل دیده نمی‌شود، اما نحویانی که پس از آنها پا به عرصه نهادند، شیفته این تئوری گشته و آن را در تمامی مباحث نحوی به کار گرفتند و حتی ناگزیر شدند به خاطر "عامل" مباحث "تنازع" و "اشتغال" را راه بیندازند. (همان، ص ۸)

تئوری عامل، بسیاری از نحویان را بر آن داشت که برای هر اثر اعرابی در ترکیب جمله عامل بتراشند، از قبیل فعل و یا اسم و یا حرف و آنها را منشأ تغییرات آخر کلمه بدانند و در صورتی که عامل ظاهری موجود نبود، عاملی وهمی به نام مضمّر و یا محذوف و یا مقدّر مد نظر قرار می‌دادند، نظیر آنچه در عامل "مبتدا" و عامل "رفع" مضارع مجرد از نواصب و جوازم مطرح ساختند. (همان، ص ۸)

مشکل دیگری که دکتر مخزومی خود را با آن روبه رو می‌دید، استفاده نحویان از

علل فلسفی در بیان مباحث نحوی است. نحویان معتقدند که "فاعل" به دلیل اینکه فعل در آن اثر می‌گذارد، مرتبه آن باید بعد از فعل باشد، با این استدلال که "مؤثر" بایستی قبل از "متأثر به" یعنی "فاعل" ذکر گردد. (همان، ص ۸)

مخزومی که در تلاش است به دور از تعصب، مباحث نحوی را بر مبنای طبیعت لغت بیان کند، برای رسیدن به این مقصود از همه نظرهای نحوی بهره جسته است، کوفی، بصری، بغدادی و اندلسی در این راه برای وی جهت تحقق هدف یکسان است. (همان، ص ۸)

بر این اساس، مخزومی در کتاب "النحو العربی قواعد و تطبیق" نحوی بدون باب اشتغال و تنازع و نائب فاعل ارائه می‌دهد. (النحو العربی، ص ۱۱)

مخزومی و جمله

از آنجایی که مرگب (همان، ص ۳۷) تام موضوع مورد مطالعه وی می‌باشد و در آن بحث از کلمه، نه از حیث مخارج حروف و صفات، (همان، ص ۳۷) بلکه تألیف آن در جمله مورد نظر است، در این راستا برای مخزومی جمله برخلاف نحویان دیگر، از اهمیت اصلی و محوری برخوردار است. (همان، ص ۳۷)

با توجه به مطالعات جدید که جمله محور بحث است، عوارض مترتب بر آن از هر حیث مورد مطالعه قرار می‌گیرد. (همان، ص ۳۷)

بر مبنای این اندیشه، نحویان مورد انتقاد قرار می‌گیرند، البته هوشیاری کسانی چون ابن جنی، شیخ رضی شارح کافیه و ابن هشام همواره مورد ستایش قرار می‌گیرد. (همان، ص ۳۸)

تقسیم جمله

مخزومی قائل به اسمیه و فعلیه بودن جمله است، اما با نوع تعریف آن مخالف است. (همان، ص ۳۹) چه او جمله "طلع البدر" و "البدر طلع" را یکی می‌داند و تقسیم

نحویان مبنی بر اینکه "البدر طلع" اسمیه است، را نمی‌پذیرد. وی دلایل زیر را در ردّ مقوله اسمیه بودن "البدر طلع" را عنوان می‌کند:

۱- فعل در زبان سامی و عربی، اساس کلام را تشکیل می‌دهد، لذا نظر ابن هشام و بصریان مردود است. (همان، ص ۴۰)

۲- در جمله فعلیه مسند دلالت بر تجدّد می‌کند و یا به عبارتی مسندالیه موصوف تجدّدی است، در حالی که اسم بیانگر ثبوت است، مانند "زید طویل". (همان، ص ۴۱-۴۲)

۳- "البدر طلع" فعلیه است و تقدیم مسندالیه تنها برای اهتمام است. (همان، ص ۴۲)

۴- در صورتی که "البدر طلع" اسمیه باشد، جمله از بسیط درآمده و بایستی آن را مرکب بدانیم، در این صورت لازم است فاعل فعل، تقدیری باشد و از آن گذشته در جمله "اذا البدر طلع" لازم می‌آید برای "البدر" فعل تقدیری در نظر گرفته شود. (همان، ص ۴۳)

در نتیجه، مخزومی تعریف "ابن انباری" که: "الفاعل ينزل منزلة الجزء من الكلمة و هي الفعل" فاعل بمثابة جزئی از کلمه که فعل باشد را نمی‌پذیرد. (النحو العربی، ص ۴۳) تعریف "ابن یعیش": "که فعل علاوه بر خبر بودن، از آنجایی که عامل است و عامل بایستی بر معمول (فاعل) مقدم باشد را نیز نمی‌پذیرد. (همان، ص ۴۳-۴۴) چه، این نوع تحلیل را فلسفی می‌داند.

فاعل و نائب فاعل

مخزومی با توجه به نظر کوفیان، مبنی بر جواز تقدّم فاعل بر فعل که خلاف نظر نحویان منطق‌گراست، معتقد است که در جمله فعلیه، فعل چه معلوم و چه مجهول باشد، مسندالیه آن را باید فاعل دانست. (همان، ص ۴۴)

وی تعریف "ابن هشام" که قائل است، فاعل "عبارت از اسم صریح یا مؤول به، که فعل یا مؤول به آن، بالاصاله صادر از آن و یا قائم به آن است، (همان، ص ۴۵) را

می‌پسندد. البته تمایز و تفاوت بین فاعل ارادی و غیر ارادی را از نکته‌سنجی آنها می‌داند و در توضیح آن آورده است که: نحویان برای فاعل ارادی "سافرزید" آورده‌اند و برای فاعل غیر ارادی "انکسر الابریق" که "ابریق اگر چه فاعل است، از او اراده‌ای و اختیاری بر نمی‌آید، اما شکستن برای "ابریق" اجتناب‌ناپذیر است. (همان، ص ۴۶)

مخزومی در اینجا آرزو می‌کند که کاش نحویان فاعل و نائب فاعل را بر این اساس و مبنا مورد مطالعه قرار می‌دادند.

مخزومی، نظر شارح کافیه، مبنی بر اینکه "آنچه نائب فاعل نامیده می‌شود، عبدالقاهر و زمخشری آن را فاعل اصطلاحی می‌نامیدند" را برای تأیید نظر خود یادآور می‌شود. (الرضی فی شرح الکافیه، ج ۱، ص ۷۱، به نقل از فی النحو العربی، ص ۴۶)

در این راستا، مخزومی لهجه مردم مصر و عراق و زبان سریانی و انگلیسی را فراموش نمی‌کند. (فی النحو العربی، برای اطلاع بیشتر به صفحات ۴۸ و ۴۹ مراجعه شود)

تقسیم جمله از نظر ابن هشام و دیدگاه مخزومی

ابن هشام برای جمله سه تقسیم قائل است، اسمیه، فعلیه و ظرفیه نظیر: "أعندک زید" که صدر آن ظرف است و یا "أفی الدار زید" که صدر آن مجرور باشد. (فی النحو العربی، ص ۵۰)

بنابراین جمله ظرفیه از نظر ابن هشام، مبتنی بر این اساس است که ظرف و مجرور یک طرف اسناد هستند و بر مسندالیه مقدم است، مشروط به اینکه متکی به استفهام و یا نفی و نظیر آن باشند. (همان، ص ۵۰)

اما دکتر مخزومی اعتقاد دارد که ظرف، متکی به ادات، شایسته است جمله باشد، یعنی فعلیه، و در صورتی که متکی به ادات نباشد، بهتر است اسمیه باشد، نه اینکه قائل به تقسیم بیشتر باشیم. (همان، ص ۵۲-۵۱) ناگفته نماند ابن هشام خود معتقد است که جمله "کیف جاء زید" و "فریقاً کذبتم و فریقاً تقتلون" فعلیه است و به حروف و

ادات اعتنایی ندارد و در مثال دوم "اسم را در نیت تأخیر می‌داند." (همان، ص ۵۲) در آیه "والانعام خلقها" ابن هشام و دیگران جمله را فعلیه می‌دانند، مخزومی نیز معتقد به فعلیه بودن هست، اما تقدیر فعل را نمی‌پذیرد، چه او بسان "کسائی" و "فراء" معتقد است که "زیداً ضربت و زیداً مررت به، و زیداً ضربت غلامه، و زیداً حبست به" منصوب به فعل متأخر است و فعل مذکور در اسم و ضمیر عمل کرده است. به تعبیر مخزومی، فعل، متعدی به اسم و ضمیر شده است؛ (همان، ص ۵۵) چه "کسائی" و "فراء" معتقدند که ضمیر در معنا همان اسم ظاهر است. (همان، ص ۵۵ به نقل از شرح کافیه، ج ۱، ص ۱۶۲، ۱۶۳)

جمله شرطیه

مخزومی جمله شرطیه را یک جمله می‌داند، نه دو جمله. (همان، ص ۵۷) وی معتقد است، جمله شرطیه از نظر عقلی دو جمله است، در صورتی که از نظر نحوی یک جمله است. چه هر دو جزء جمله شرطیه با هم در صدد بیان یک فکر هستند. (همان، ص ۵۷)

مخزومی اطاله کلام در خصوص این مبحث و اینکه جمله شرطی محلی از اعراب دارد یا خیر را، کاری عبث و بی‌فایده می‌داند. (همان، ص ۵۸) ناگفته نماند جمله‌ای که جواب شرط غیر جازم مطلق و یا جازم باشد، اما مقرون به "فاء" و به "اذا" فجائیه نباشد. در این موارد، نحویان قائلند که این جملات محلی از اعراب ندارند، از قبیل "لوكانت الشمس طالعة لكان النهار موجوداً". (همان، ص ۶۰)

این در حالی است که جمله "ان تقم فساقوم" و آیه "من يضلل الله فلا هادي له" جمله بعد از "فاء" و "اذا" واقع گردیده و جواب برای شرط جازم است، دو جمله یاد شده به اعتقاد نحویان محلی از اعراب دارد. (همان، ص ۶۰)

ملاحظه دارید که جمله محلی از اعراب داشته باشد یا نه، مبتنی بر تئوری عامل و معمول است که ذهن نحویان را تحت الشعاع قرار داده، در این راستا مخزومی در

این قبیل مباحث نحوی خواهان طرح مباحث صرفاً لغوی است. (النحوالعربی، ص ۶۱) و از آنجایی که مخزومی در صدد ابطال اندیشه عامل نحوی است (همان، ص ۶۲)، معتقد است در صورتی که فعل، قویترین عامل، تضعیف و از صحنه مباحث نحوی حذف گردد، حذف بقیه عوامل نحوی به آسانی صورت می‌پذیرد، (همان، ص ۶۲) لذا دکتر مخزومی بیشترین همت خود را معطوف به حذف عامل فعلی نموده است. (همان، ص ۶۳)

اعراب

محور مطالعات نحوی جمله و عوارض گفتاری مترتب بر آن چون سیاق نفی، استفهام، تأکید، تقدیم و تأخیر، ذکر و حذف، اضممار و اظهار اجزای جمله و ایجاد معانی اعرابی چون فاعلیت و مفعولیت است. (همان، ص ۶۵) اما متأسفانه نحویان تغییر آخر کلمات را در جمله وجه همت خود قرار داده و اساس آنها را مبتنی بر عامل و معمول دانسته‌اند. (همان، ص ۶۵)

مخزومی اهتمام ورزیدن به اعراب به عنوان بخشی از مطالعات نحوی را می‌پذیرد، اما اینکه "اعراب" مبنای کل نحو باشد را نمی‌پذیرد. (همان، ص ۶۶) مخزومی مبنای تعریف اعراب از دیدگاه نحویان را، فلسفی و عقلی می‌داند تا لغوی. (همان منبع، ص ۶۷) وی برای بیان بهتر مسئله نمونه‌هایی از تعاریف نحویان را یادآور می‌شود وی گوید: اختلاف آخر کلمات برای اختلاف عوامل لفظی و یا تقدیری است. (همان، ص ۶۷) به نقل از ابن انباری، اسرارالعربی، ص ۱۰)

اعراب اثری ظاهری یا مقدر است که عامل در آخر معرب ایجاد می‌کند. (همان، ص ۶۷) اما مخزومی معتقد است که "اعراب" بیانگر وظیفه لغوی است و یا بیانگر ارزش نحوی است؛ از قبیل مسندالیه، مضاف الیه، فاعل... (همان منبع، ص ۶۷) و از آنجایی که از ویژگیهای زبان عربی این است که کلمه ارزش نحوی خود را به همراه داشته باشد، به همین دلیل در تقدیم و تأخیر از آزادی عمل بیشتری

برخوردار است. (النحوالعربی، ص ۶۷، ۶۸) مخزومی معتقد است که نحوی باید به این نتیجه برسد که "ضمه" نشانه مسندالیه یا صفت آن و "کسره" نشانه مضاف‌الیه و یا تابع آن است و "فتحه" نشانه‌ای است مبنی بر اینکه کلمه نه مسندالیه و نه مضاف‌الیه است. علی‌رغم این نباید فراموش شود که مخزومی برای "فتحه" نقش مهمی در جمله قائل است. (همان، ص ۶۸)

البته مخزومی حرکات اعراب حروف را "نیابی" نمی‌داند و با استناد به کلام "سیبویه" ضمه و فتحه و کسره، "واو" و "الف" و "یاء" کوتاه شده می‌داند. (همان، ص ۶۸) ناگفته نماند، سیبویه معتقد است؛ فتحه و کسره و ضمه از "الف" و "یاء" و "واو" است، در صورتی که مخزومی قائل است که "الف" و "یاء" و "واو" همان صدای بلند "فتحه" و "کسره" و "ضمه" است.

ضمناً مخزومی یادآور می‌شود، که گاه کلمه‌ای مضموم می‌شود مانند "یا محمد" و یا "رجل" اما گویای مسندالیه بودن نیست، همان طور که در مواردی کلمات مکسور هستند؛ نظیر "حذام" و "قطام" اما مضاف‌الیه نیستند. (همان منبع، ص ۶۹)

رفع

"ضمه" علم اسناد است و دلالت بر آن دارد که کلمه "مسندالیه" یا "تابع" آن است و این ضمه در واقع برای زبان عربی به مثابه افعال کمکی در زبانهای دیگر است. (همان، ص ۷۰)

البته تأکید بر "ضمه" گویای وجود "عامل" نیست، بلکه ضمه نشانه‌ای است که بیانگر یک ارزش نحوی است. (همان، ص ۷۰)

مرفوعات به گفته نحویان عبارتند از:

مبتدا، خبر، فاعل و نائب فاعل، اسم کان، خبران و توابع رفعی. (همان منبع، ص ۷۰)

مخزومی از آنجایی که "مبتدا"، "فاعل" و "نائب فاعل" را اصول مسندالیه می‌داند آنها را در ردیف یک موضوع می‌داند. (همان، ص ۷۱)

در این راستا، مخزومی معتقد است، خبر مبتدا، خبر إنّ و توابع مسندالیه، از آنجایی که در واقع توابع مسندالیه هستند و به اعتبار صفت مرفوع شده‌اند، بهتر است در یک موضوع واحد بررسی شوند. (همان، ص ۷۱)

مرفوع از نظر مخزومی دو نوع است: مرفوع "بالأصالة" و مرفوع "تبعی". در خصوص فاعل و مبتدا معتقد است که مبتدا بایستی "مسند" ثابت داشته باشد و تحقق این مهم تنها در مسند جامد و یا وصف دال بر دوام صورت می‌پذیرد. در حالی که فاعل مسند صفت تجددی دارد و تحقق آن منوط است به مسند فعلی و یا وصفی دال بر تجدد. (همان، ص ۷۳)

مرفوعات تبعی: خبر مبتدا؛ مانند خالد أخوک و بکر قائم. مخزومی قائل است که رفع خبر در این موارد برای این است که خبر، صفت مسندالیه یا مبتدا است، مخزومی نظر کوفیان را فراموش نمی‌کند که خبر وقتی مرفوع می‌شود که عین مبتدا باشد. (همان، ص ۷۳) در صورتی که عین مبتدا نبود، نظیر "محمد عندک" و یا "محمد امامک" از آنجایی که "عندک" و "امامک" عین مبتدا نبوده و از طرفی وصف مطابق آن هم نیست، منصوب گشته‌اند. (همان، ص ۷۴)

البته، سیبویه در الکتاب، جلد ۲، صفحه ۱۱۸، همین نظر را دارد. (سیبویه، الکتاب، ج ۲، ص ۱۱۸، دارالجلیل، چاپ اول، بی‌تا)

خبر "إنّ":

در واقع خبر مبتداست، و رفع آن از جهت خبری بودن نیست، بلکه رفع آن ناشی از وصفی است که مطابق با مبتداست، و رفع آن هرگز ارتباطی با "إنّ" و حروف مشابه به فعل ندارد. (همان، ص ۷۴)

نعت:

"الرجل" "العاقل" فی مأمن من الوقوع فی المزالق. "العاقل" که مرفوع است، رفع آن

برای این است که نعت برای مبتداست. چه نیک می‌دانید که نعت در نوع، عدد، جنس و اعراب نظیر منوعات و یا موصوف است. (النحوالعربی، ص ۷۴)

عطف بیان:

که بدل مطابق نیز نامیده شده است، مانند "جاء ابو حفص عمر" عمر مرفوع است، چه نقش نعت را ایفا می‌کند، بنابراین احکام او را باید داشته باشد. مخزومی تنها موارد فوق را اعراب تبعی می‌داند؛ و عطف نسق، بدل، و توكید را تبعی نمی‌داند بلکه اعراب آنها را به اعتبار مسندالیه می‌داند. (همان، ص ۷۵)

"جرّ"

نشانه‌ای برای اضافه است و کسره دلالت بر مضاف‌الیه و یا تابع آن دارد. در این راستا، هرگاه ارتباطی برقرار شد که گویای فکری تام نباشد، اعراب "جرّی" پدید می‌آید. این در حالی است که نحویان و بویژه بصریها معتقدند که کسره اثر حروف است، نحویان در اضافه (بویژه معنوی) همین نظر را دارند، آنها این حروف را چنین بیان می‌کنند:

لام: مقدر است در اضافه‌ای که گویای مالکیت باشد؛ چه حقیقی و چه مجاز. (همان، ص ۷۶-۷۷)

من: در مضاف‌الیهی مقدر است که مضاف در آن از جنس مضاف باشد و برعکس آن، نظیر "هذا خاتم حدید" و "سوار فضة" (همان، ص ۷۷)

فی: مقدر است در هر اضافه‌ای که مضاف‌الیه آن ظرف باشد برای مضاف، نظیر "بل مکر اللیل" که تقدیر آن از نظر نحویان "بل مکرّ فی اللیل" است.

مخزومی در این خصوص می‌گوید: این همه تأویل "حروف" در اضافه برای توجیه تئوری عامل است. در حالی که ما در مضاف‌الیه کسره داریم که نشانه مضاف‌الیه است و ما را از تقدیر حروف بی‌نیاز می‌سازد. (النحوالعربی، ص ۷۸)

در این راستا مخزومی حروف جرّ را چنین بیان می‌کند:

۱- حروف جرّ، "حروف واسطه هستند" برای مضاف و مضاف غیر مباشر، وی در سافرت من الكوفة الى البصرة "من" و "الی" را واسطه اضافه سافرت به کوفه و بصره می‌داند و در تأیید نظر خود، نظر کوفیان را یادآور شده که آنها "حروف جر" را حروف اضافه می‌نامند. (همان، ص ۷۵)

البته سیبویه نیز گفته است که "الجرّ انما یكون فی کل اسم مضاف الیه" جر تنها در اسم مضاف‌الیه هست. (همان، ص ۷۸ به نقل از "الکتاب" ج ۱، ص ۲۹۰)

ابن حاجب نیز گفته است: "المضاف الیه، کل اسم نسب الیه شیءٌ بواسطه حرف جر لفظاً او تقدیراً" مضاف‌الیه به هر اسمی اطلاق می‌شود که به واسطه حرف جرّ لفظی و یا تقدیری چیزی به آن اسناد بدهند. (همان، ص ۷۸)

شیخ رضی آورده است: "مجرور به حرف جرّ ظاهری مضاف‌الیه است". سیبویه نیز این قول را پذیرفته است. (همان، ص ۷۸)

صاحب کتاب هدایه فی النحو نیز آورده است: "حروف جر وضع شده‌اند برای کشاندن (نسبت دادن) فعل و یا شبه فعل و یا آنچه که معنای فعل بدهد به سوی اسم". (همان، ص ۷۹ به نقل از جامع المقدمات، چاپ تهران، سال ۱۳۰۵، ص ۲۰۸)

شارح انموذج نیز حروف جرّ را حروف اضافه نامیده است. (همان، ص ۷۹ به نقل از جامع المقدمات، چاپ تهران ۷ سال ۱۳۰۵ هـ، ص ۲۸۵)

۲- حروف جر و سایر حروف در زبان عربی در آغاز، حرف نبوده، بلکه اسم و یا فعل بوده‌اند و در اثر کثرت استعمال و دیگر عوارض از معنای اصلی فارغ و مجرد گشته است. بنابراین "ادوات نحوی در زبانهای مختلف که مورد استفاده قرار گرفته‌اند، در واقع باقی مانده کلمات مستقل قدیمی هستند که از معنای اصلی دور

شده‌اند و بعدها تنها به عنوان رمز به کار رفته‌اند". (النحوالعربی، ص ۷۹، به نقل از فندریس - اللغة، ص ۲۱۶ ترجمه قصاص و دواخلی)

در این راستا دکتر مخزومی مثالهایی آورده است:

"نزل الفارِس من علی فرسه،" و همچنین این شعر:

مِکْرٌ مِفْرٌ مِقْبِلٌ مِدْبِرٌ مِعَاً لَجَلْمُودٍ صَخِرٍ حَطَّهَ وَ اللَّيْلِ مِنْ عَلٍ
"من علی" یعنی من "فوق" و دیگر نمونه‌ها. (همان، ص ۸۰)

"نصب"

فتحه اگر چه نشانه‌ای خاص برای مطلبی معین نیست، به عبارتی فتحه به مثابه "علم" برای مطلبی ویژه نیست. اما در عین حال نشانه‌ای است برای اینکه نه "مسندالیه" و نه "مضاف‌الیه" است. با این همه نشانه‌ای است برای اینکه کلمه نه مسندالیه و نه مضاف‌الیه است؛ علیرغم آن موضوعات بسیاری از قبیل حال، تمییز و مفاعیل و غیره در این موضوع می‌گنجد. (همان، ص ۸۱)

سیبویه معتقد است، "وقتی که کلام در یا "عبدالله" و یا رجلاً صالحاً و نظیر آن طولانی شده است، منادی منصوب گشته است". (همان، ص ۸۱، بنقل از "الکتاب"، ج ۱، ص ۳۰۳)

بنابراین طولانی شدن کلمات بخصوص کلمات مرکب، اقتضای حرکت خفیف می‌کند. در حالی که نحویان بویژه "بصریان" فتحه را اثر عامل لفظی و یا معنوی می‌دانند، چه روش فلسفی را در تفسیر مباحث نحوی در پیش گرفتند و عامل و معمول را به مثابه علت و معلول انگاشتند؛ اگر چه نحویان بزرگی نظیر سیبویه و فراء مباحث نحوی راه دیگری را در پیش گرفتند. (همان منبع، ص ۸۲)

برای نمونه خلیل فراهیدی، نصب "مستثنی بالا" را چنین توجیه می‌کند: "نصب مستثنی برای این است که خارج از حکم مستثنی منه است. (همان منبع، ص ۸۳)

و در این راستا، سیبویه مواردی آورده است از قبیل:

هذا راقودٌ خلاً

علیه نحی سمناً

هو جاری بیت بیت

در تمام این موارد، استدلالی نظیر نصب مستثنی آورده است. سیبویه گفته است: "اعلم جمیع ماینصب فی هذا الباب ینصب علی أنه لیس من اسم الأول، ولا هو هو".

یعنی اسم منصوب در این موارد، نه در حکم و نه در معنا با اسم قبل مطابقت ندارد. (النحوالعربی، ص ۸۳)

دکتر مخزومی در باب منصوبات معتقد است:

حق آن است که منصوب "إِنَّ و اخوات، مرفوع باشد، چه مسندالیه است. مخزومی در این خصوص آیه "إِنَّ هَذَانِ سَاحِرَانِ" و "إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئُونَ وَالنَّصَارَى" آورده است که الصائبون عطف به اسم "إِنَّ" شده است و در شعر زیر "انتم" که ضمیر رفع است، عطف به اسم "إِنَّ" شده است.

و إلا فاعلموا أنا و أنتم بَعَاةٌ ما بقینا فی شقاق

در این راستا، ثعلب به نقل از کسائی و فراء آورده است: "إِنَّ فیک زیدٌ راغبٌ". ملاحظه می فرمایید که اسم "إِنَّ" مرفوع است. کسائی نیز آورده است: "إِنَّ عبد الله و زیدٌ قائمان". (همان، ص ۸۷)

به هر حال، دکتر مخزومی "إِنَّ" و اسم آن را به منزله یک کلمه می داند و نظر سیبویه که "أنهم اجمعون ذاهبون" اشتباه می داند را رد می کند. (همان، ص ۸۷، به نقل از کتاب، ج

۱، ص ۲۹۰)

نتیجه:

از آنجایی که ایرانیان بنا به دلایل گوناگون با آموزش زبان و به ویژه نحو سروکار دارند و لازمه یادگیری، نحوی ساده و به دور از تکلف است، نگارنده مقاله بر آن

بود، نحوی برخاسته از طبیعت زبان را برای ایشان معرفی نماید و در راستای تبیین این مهم به نقد و بررسی اندیشه‌های نحوی "مخزومی" پرداخته است. امید می‌رود در خصوص اندیشه‌های نحوی دکتر مخزومی پیش از این آشنا شویم.

اعلام

ابن حاجب: ص ۹ ابن جنی: ص ۳ ابراهیم مصطفی: ص ۱
ابن مضاء قرطبی: ص ۱ انگلیسی: ص ۴ ابن هشام: ص ۳، ۴، ۵
برمکیان: ص ۱ خلیل بن احمد فراهیدی: ص ۱، ۱۱
زمخشری: ص ۴ سامی: ص ۳ سریانی: ص ۴
سیبویه: ص ۱، ۲، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱
سیرافی: ص ۱ شیخ رضی: ص ۳، ۹ عبدالقاهر: ص ۳، ۴
علی بن حمزه کسائی: ص ۱، ۲، ۱۱
مخزومی: ص ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱
مصطفی السقا: ص ۱ یحیی بن زیاد فراء: ص ۱، ۱۰، ۱۱

اماکن

اندلس: ص ۲ بصره: ص ۲ بغداد: ص ۳ عراق: ص ۴
قاهره: ص ۵ کوفه: ص ۶ مصر: ص ۷

کتاب

احیاء النحو: ص ۱ الخلیل بن احمد الفراهیدی: ص ۱
الرّد علی النحاة: ص ۱ الکتاب سیبویه: ص ۱
المغنی: ص ۱ انموذج: ص ۱۰ النحو العربی قواعد و تطبیق: ص ۲
شرح مفصل: ص ۱ معانی القرآن: ص ۲ هداية فی النحو: ص ۱۰

منابع و مأخذ:

- ١- ابن الأنباري؛ الإنصاف في مسائل الخلاف؛ تحقيق محمد محيي الدين، عبد الحميد، القاهرة: مطبعة الاستقامة، ١٩٤٥ م.
- ٢- ابن جنّي؛ الخصائص؛ تحقيق محمد علي النجار، القاهرة: دارالكتب المصريّة، ١٩٥٢-١٩٥٧ م.
- ٣- سر صناعة الإعراب؛ تحقيق مصطفى السقا، القاهرة، مطبعة مصطفى البابي الحلبي، بي تا.
- ٤- ابن عقيل؛ شرح الالفية؛ تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، مصر، مطبعة السعادة، ١٩٦٧.
- ٥- ابن مالك تسهيل الفوائد و تكميل المقاصد؛ تحقيق محمد بركات، مصر: وزارة الثقافة، بي تا.
- ٦- ابن هشام؛ قطر الندى و بل الصدى و شرحه؛ تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، بيروت: دارالكتاب العربي، بي تا.
- ٧- ابن هشام مغنى اللبيب عن كتب الأعراب؛ تحقيق محمد محيي الدين عبد الحميد، بيروت، دارالكتاب العربي، بي تا.
- ٨- جامع المقدمات؛ تهران، علميّة اسلامية، ١٣٦٨ هـ
- ٩- ابن مضاء قرطبي، الرد على النحاة، دارالمعارف، الطبعة الثالثة، بي تا.
- ١٠- مهدي المخزومي؛ في النحو العربي نقد و توجيه، بيروت: دارالرائد العربي، بي تا.
- ١١- مهدي المخزومي؛ النحو العربي قواعد و تطبيق، بيروت: دارالرائد العربي، بي تا.